

اثبات وجود نسب شرعی در فرزند طبیعی از منظر فقه



علی قاسمی^۱

مهدی محمدی نسب^۲

* چکیده

علت نزاع و درگیری در مورد بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی فرزند طبیعی از حقوق فرزند شرعی، مربوط به نسب وی است. در صورت اثبات نسب بین والدین و فرزند طبیعی، فرزند طبیعی از حقوق فرزند شرعی بهره‌مند خواهد بود؛ مثل ارث، کشته نشدن پدر در صورت قتل فرزند و...؛ ولی اگر نسب منتفی شود، فرزند طبیعی از حقوق داخل خانواده، مثل ارث محروم می‌شود یا در صورتی که پدر، فرزند طبیعی اش را به قتل برساند، قصاص می‌شود؛ چراکه رابطه پدر فرزندی از بین رفته است. فقها و حقوقدانان در مورد نسب فرزند طبیعی اختلاف دارند و دارای دو نظریه هستند: برخی بر این عقیده‌اند که نسبی برای فرزند طبیعی وجود ندارد و احکام مربوط به این رابطه را منتفی می‌دانند، مگر احکامی که وجودش به دلیل خاصی اثبات شده است؛ مثل ازدواج بین فرزند طبیعی با والدینش و مسئله ارث؛ اما در مقابل عده‌ای دیگر از فقها موافق وجود نسب شرعی و رابطه شرعی در مورد فرزند طبیعی هستند و این عقیده را دارند که تمامی احکام بین والدین و فرزند طبیعی جاری است، مگر در توارث بین آنها که به دلیل خاصی اثبات شده است. در پژوهش حاضر که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی، دیدگاه دوم استوارتر به نظر رسیده است.

واژگان کلیدی: فرزند طبیعی، نسب، فراش، حکم ظاهری، حکم واقعی.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹

۱. طلبه سطح دو و سه رشته تخصصی فقه و حقوق مدرسه علمیه نواب مشهد-ایران. ali.ghasemi124@yahoo.com

۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان، مشهد-ایران. muhamadinasab@yahoo.com

* مقدمه

روابط خارج از چهارچوب و بدون محدودیت افراد موجب از بین رفتن کانون خانواده می‌شود، برای همین است که اسلام برای جلوگیری از این امر، روابط را در چهارچوب ازدواج و تشکیل خانواده محدود کرده است و این امر به خاطر تحکیم بنیان خانواده و جلوگیری از فساد جامعه است. اسلام فرزندی را که خارج از چهارچوب نکاح و ازدواج باشد را نامشروع می‌نامد و محرومیتی برای این فرزند در نظر گرفته است؛ ولی سؤالی ایجاد می‌شود که آیا نسب این فرزند نامشروع از والدینش نفی می‌شود یا خیر؟ اهمیت وجود یا عدم نسب در فرزند طبیعی به خاطر احکامی که بر این نسب بار می‌شود، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ چراکه اگر این نسب ثابت شود، فرزند طبیعی مثل تمامی بچه‌های دیگر که از راه شرعی به دنیا آمده‌اند نیز حقوقی دارد که والدین باید آن را رعایت کنند، مثل نفقه و همین‌طور والدین حقوقی دارند، مثل خواندن نمازهای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است یا عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند طبیعی و احکام بسیار دیگر. اگر نسب ثابت شود تمامی احکام بین فرزند طبیعی و والدین مثل احکام فرزند مشروع است؛ مگر مواردی که شارع آن را با دلیلی خارج کرده است؛ ولی اگر نسب ثابت نشود، این احکام جاری نمی‌شود؛ مگر احکامی که شارع آن را جاری کرده است. در این مسئله، فقها دو نظر دارند که ما در این گفتار وجود نسب برای فرزند نامشروع را از طریق روایات مختلف اثبات می‌کنیم و به اشکالات وارد شده جواب می‌هیم.

* پیشینه پژوهش

از پژوهشگران معاصر، عبداللّهی علی بیگ و خاوران در مقاله «نسب فرزند نامشروع و آثار آن از منظر فقه و حقوق» به این مطلب اشاره کرده‌اند که اساساً بین فرزند طبیعی و والدین او هیچ نسبی وجود ندارد و فقط بحث محرمیت نکاح بین آنها مطرح است. از متقدمین نیز فخر المحققین (ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۳) بر این عقیده است که نسبی بین فرزند طبیعی و والدین او وجود ندارد.

در مقابل آقای موسوی نسب در مقاله «کاوشی پیرامون وضعیت فقهی نسب مولود نامشروع» بر این عقیده است که نسب از زنا توسط شارع مقدس نفی نشده است و نفی ارث نیز دلیلی بر نفی نسب به صورت کامل نیست. آقای محمد آصف محسنی قندهاری در کتاب الفقه و مسائل طیبیه (ج ۱، ص ۹۸) نیز همین مطلب را تایید می‌کند. و مرحوم بجنوردی در کتاب قواعد فقهیه نفی نسب را قبول ندارد و فقط ارث را به دلیل خاص نفی می‌کند. این مقاله با بررسی روایات از زاویه‌های مختلف و همچنین رد دلیل کسانی که قائل به نفی

نسب هستند، این مطلب را ثابت می‌کند که نسب به طور کامل وجود دارد و ارث فقط به دلیل نص خاص خارج شده است.

۱. تعریف نسب

نسب یعنی متصل شدن تولد کسی به دیگری مانند پدر و پسر یا منتهی شدن تولد دو نفر از شخص سومی (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۰)؛ به دیگر سخن، رابطه خویشاوندی بین دو نفر که یکی از نسل دیگری یا هر دو از نسل شخص ثالثی باشند. به تعبیر دیگر «نسب علاقه‌ای است بین دو نفر که به سبب تولد یکی از آنها از دیگری یا تولدشان از شخص ثالثی احداث می‌شود». (امامی/صفایی، ج ۱، ص ۳۵۰)

۲. اقسام نسب

۱-۲. نسب شرعی

نسب بانکاح صحیح ثابت می‌شود و مراد به نکاح صحیح وطئ‌ای است که مستحق باشد به اصل شرع ذاتا، اگرچه که ممکن است به خاطر شرایطی حرمت بروطئ عارض شده باشد، مثل حالت احرام (نجفی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۲۹، ص ۲۴۳).

۲-۲. نسب به شبهه

وطئ‌ای که فاعل آن مستحق به انجام آن نیست؛ درحالی که خودش اعتقاد دارد که مستحق انجام وطئ است یا اینکه وطئ از او صادر شده است؛ درحالی که جاهل قاصر است یا اینکه تکلیف از او برداشته شده است، به سببی غیر از حرام (نجفی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۴۱، ص ۲۶۳).

در مواردی ممکن است که وطئ بین زوجین ناشی از شبهه باشد (یعنی زوجین از روی اشتباه باهم رابطه برقرار کرده و هیچ عمد و قصدی در کار نبوده است)؛ در این صورت اگر رابطه شرعی رخ بدهد و فرزندی متولد شود، طبق ماده ۱۱۶۴ از نظر آثار، در حکم نسب مشروع تلقی می‌گردد (همان، ص ۳۶۳).

۳-۲. نسب غیر مشروع

سؤال اصلی در این قسمت مطرح می‌شود که اگر فرزندی حاصل از این رابطه به دنیا آمد، آیا حکم فرزند شرعی را دارد که احکام مربوط به بچه شرعی بر آن بار شود؟ یا نسبیتی بین او و پدرش وجود ندارد که در صورت قتل این فرزند توسط پدر، حکم قصاص بر پدر بار شود؟

۳. نسب فرزند طبیعی

۳-۱. دیدگاه اول (عدم تحقق نسب در مورد فرزند طبیعی)

۳-۱-۱. نظرات موافق با دیدگاه اول

دیدگاه اول دارای این عقیده است که هیچ رابطه‌ای بین پدر و فرزند فرزند طبیعی وجود ندارد و هیچ نسبی بین آن دو نیست مگر احکامی که شارع نسبت به آن احتیاط کرده است، مثل حرمت ازدواج بین فرزند طبیعی با پدر یا مادر خودش که شارع به دلیل اهمیت و حساسیت این موضوع^۱، آن را حرام کرده است و در این موضوع استثنائاً نسبی را بین فرزند طبیعی و والدینش قائل شده است.

۱. مرحوم محقق ثانی می‌گوید:

«نسب، با زنا اجماعاً ثابت نمی‌شود؛ ولی ازدواج بین فرزند و والدین آنها

حرام است» (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۹۰).

۲. مرحوم فخر المحققین می‌گوید:

«نسب اجماعاً بین زنازاده و زانی از بین می‌رود و هیچ نسبی بین آنها

نیست، مگر حرمت وطی و رابطه داشتن بین آنها به خاطر تبعیت از

لغت (یعنی به خاطر اینکه پدر، این شخص را به دنیا آورده و لغتاً پدر

به او اطلاق می‌شود) به اجماع علمای شیعه» (فخر المحققین، ۱۳۸۷،

ج ۳، ص ۴۳).

۳. ابن ادریس در کتاب سرائر می‌گوید:

«رابطه‌ای بین دختر زنازاده و پدر او نیست و او نه از این جهت که

این دختر عرفاً و لغتاً فرزند این پدر است، پس نمی‌تواند با او ازدواج

کند؛ بلکه به این دلیل نمی‌تواند با دختر زنازاده خود ازدواج کند؛ چرا که

زنازاده در حکم کافر است و ازدواج مسلمان با کافر حرام است» (ابن

ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۲۶).

۳-۱-۲. دلایل موافقان با دیدگاه اول

طرفداران این دیدگاه به دلایل متعددی متوسل شده‌اند که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. روایت نبوی معروف «الولد للفراش وللعاهر الحجر» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۴۹۱).

آقای حکیم می‌گوید:

«ظاهر این روایت این است که واقعاً نسب از زناکار نفی شده و هیچ‌کسی به او نسبت داده نمی‌شود» (طباطبائی، ۱۴۱۶، ج ۱۴، ص ۲۵۹).

مرحوم حکیم روایتی را در تأیید حرف خودشان مطرح می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هرکس به طور نامشروع با کنیز دیگری آمیزش و سپس آن را خریداری کند و مدعی شود که فرزند این کنیز متعلق به خودش است، این شخص از آن بچه ارثی نمی‌برد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فرزند، از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نیست» و کسی از زنازاده ارث دریافت نمی‌کند، مگر مردی که مدعی شود مادر این بچه در خانه او بوده است»^۲.

معنی جمله‌های روایت:

۱. لولد للفراش: یعنی فرزند برای کسی است که صاحب فراش می‌باشد که همان شوهر باشد و فرزند برای این شخص زناکار نیست و این شخص زناکار بهره‌ای ندارد

۲. للظاهر الحجر: این جمله دو احتمال دارد: احتمال اول آن است که این جمله کنایه از این باشد که این شخص از ارث محروم است که روایت بالا آن را تأیید می‌کند؛ احتمال دوم آن است که مراد، سنگسار شدن شخص باشد (شریف مرتضی موسوی، رسائل الشریف المرتضی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۱۲۴)؛ البته احتمال دوم با این ایراد مواجه است که زناکاری را سنگسار نمی‌کنند؛ بلکه شخص باید محصنه باشد (شیرازی زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۲۵، ص ۸۲۰).

اشکالاتی که به دلیل اول وارد شده است:

سید موسی شیرازی زنجانی در کتاب نکاحشان این مطلب آقای حکیم را رد می‌کنند و می‌گویند که نمی‌شود واقعاً نسب زنازاده را نفی کرد.

راجع به روایت «الولد للفراش وللظاهر الحجر» به نظر ایشان این روایت در مقام بیان حکم ظاهری

است نه حکم واقعی؛ چراکه این روایت دو جنبه دارد، در یک جنبه «فراش» برای بچه ثابت می‌شود و در جنبه نفی، بچه از «عاهر» نفی شده است.

حال این دو فقره یا هر دو حکم واقعی هستند یا هر دو حکم ظاهری و یا یکی از آن دو حکم واقعی و یکی از آن دو حکم ظاهری است که این احتمال اخیر رد می‌شود؛ چراکه با ظاهر روایت سازگار نیست که یک فقره حکم واقعی و یک فقره مربوط به حکم ظاهری باشد.

حال باید چنین بگوییم که فقره اول و دوم در مقام بیان حکم ظاهری هستند، نه در مقام بیان حکم واقعی؛ چراکه اگر در مقام بیان حکم واقعی باشد، باید در جایی که می‌دانیم بچه از زنا متولد شده است رانیز ملحق به فراش بدانیم و آن بچه را فرزند حلال بدانیم؛ درحالی که این امر کاملاً خلاف و اشتباه است.

پس در نتیجه معنای فقره اول این است که اگر فراشی بود و زنا می‌محقق شد و شک کردیم بچه به چه کسی ملحق می‌شود، از این فقره روایت استفاده می‌کنیم و این یعنی معنای حکم ظاهری؛ بنابراین فقره دوم هم در مقام بیان حکم ظاهری (در موارد شک) است؛ یعنی ظاهراً ولد از زانی نفی شده است، پس این روایتی که آقای حکیم ذکر کرده اند نمی‌تواند دلیل بر نفی واقعی سبب از زنازاده باشد (شیرازی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۳۰۶۱).

و اما روایت دومی که مرحوم آقای حکیم ذکر کرده اند به چند دلیل ناتمام است:

۱. بر فرض که این روایت حکم ولد الزنا واقعی را گفته باشد؛ ولی فقط درباره نفی ارث از این شخص است نه نسب و دلیل نفی ارث از این شخص نه تنها در این روایت، بلکه در روایت های دیگری نیز آمده است.

۲. با دقت در خود این روایت معلوم می‌شود که به طور قطع ولد الزنا بودن این بچه مشخص نمی‌شود؛ چراکه در خود روایت عبارت «فادعی ولدها» وجود دارد؛ یعنی شخص ادعا کرده که این بچه متعلق به اوست؛ در نتیجه این روایت هم در مقام بیان شک و حکم ظاهری است؛ چراکه بچه ای متولد شده و دو نفر که یکی زانی است و دیگری مالک، ادعای ملکیت این بچه را می‌کنند.

تنها نکته ای که باقی می‌ماند این است که چرا حضرت تعبیر به «ولد الزنا» می‌کنند، درحالی که این روایت در مقام شک است؟ با توجه به قرائن مطرح شده، منظور از ولد الزنا همین بچه ای که متولد شده

می باشد؛ بنابراین خلاصه کلام این می شود که شارع درباره «ولد»، مسئله جدیدی را جعل نکرده است و از نظر مردم نیز درباره زنازاده، عنوان های «ولد»، «ابن»، «بنت» و مثل آن صادق است و زنازاده شرعاً فقط از ارث محروم می باشد.

مرحوم حکیم در انتهای کلام خودشان می فرمایند که:

«ما از ادله و راه های دیگری می توانیم بگوییم که مسئله ولد، تابع عرف است. یکی از آن ادله این است: «ان تحريم النکاح من الاحکام الانسانية لا من الاحکام الشرعية تعبداً»؛ معنای این سخن این می شود که اگر ما می گوئیم زانی نمی تواند با دختر زنازاده اش ازدواج کند، به خاطر این است که این حرمت نکاح از احکام انسانی است؛ چون پدر این دختر است نه از احکام شرعی تعبدی که نتیجه سخن این می شود که رابطه نسبی بین زنازاده و زانی وجود ندارد و فقط به خاطر احکام انسانی این وطی و ازدواج بین آن دو حرام است».

آقای شبیری می فرمایند که:

حرف آقای حکیم درست نیست؛ زیرا شارع در مسئله نکاح، حد و حدودی مشخص کرده است و همه چیز را به عرف واگذار نکرده است و در مواردی شارع، احکام زوجیت را بار نکرده است؛ هرچند که از لحاظ عرف این احکام بار شده است؛ مثلاً در مسئله زن پنجم هرچند که عرف این زن را همسر این شخص بدانند، اما شرع این زوجیت را قبول ندارد و در مسئله ولد الزنا هم شرع می تواند ورود کند و بگوید که هرچند که این بچه ولد الزنا هست، اما رابطه و نسبی بین والدین و فرزند نیست. در نتیجه، ازدواج بین آن دو اشکال ندارد؛ پس دلیل آقای حکیم که می فرمایند به خاطر حکم انسانی در ازدواج بین آن دو حرمت وجود دارد، کامل نیست. بنابراین در مسئله زنا دلیل شرعی بر مخالفت با عرف نداریم و اشکالاتی که برگفته ما وارد شد را نیز جواب دادیم

(همان، ج ۹، ص ۳۰۶۳).

شاید این اشکال به مخالفین دلیل اول وارد شود که به چه دلیل اگر واقعاً نسی بین زنازاده وزانی وجود دارد، در روایت دوم، امام بچه را به مالک می دهد ولی به زانی نمی دهد؟ پس این عمل امام نشان می دهد که نسی بین زانی و ولد الزنا وجود ندارد.

جواب اشکال: ائمّه علیهم السلام در دو قسمت به روایت «الولد للفراش وللعاهر الحجر» تمسک کرده اند:
۱. در مقام شک و تردید در اینکه این بچه متولد از زنا یا متولد از نکاح شرعی است که حضرت ولد را ملحق به فراش می دانند.

۲. در جایی است که کنیزی دست به دست چرخیده و فروخته شده است و وطی با آن کنیز صورت گرفته و در این بین کنیز در هیچ دستی استبراء نشده است که حضرت ولد را ملحق به آخرین فراش می کنند.

در روایت دوم نیز به همین صورت است که حضرت از باب ملکیت بچه را به مالک کنیز می دهند، نه از باب ولادت؛ یعنی هیچ روایتی وجود ندارد که ولد الزنا از زانی نفی شود؛ بلکه در اینجا هم ولد الزنا و ولد زانی است؛ اما فقط از باب ملکیت حضرت می گوید: «الولد للفراش» و حقیقتاً نسب زنازاده وزانی را نفی نکرده اند و اینکه زنازاده از زانی ارث نمی برد به خاطر دلیل خاص است، مثل عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند که به صورت تخصیصی خارج شده است (همان، ج ۱۴، ص ۴۶۱۰).

تا اینجا دلایل نظریه اول که موافق نفی نسب بین زانی و زنازاده بود، گفته شد و به اشکالات به این نظریه هم پرداخته شد؛ حال سراغ دیدگاه دوم که موافق وجود نسب بین زانی و زنازاده است می رویم و اشکالات به این دیدگاه را پاسخ می دهیم.

۲-۳. دیدگاه دوم (موافق وجود نسب بین زنازاده وزانی)

دیدگاه دوم این عقیده را دارد که نسب بین والدین با فرزند زنازاده وجود دارد و این نسب نفی نمی شود مگر در مواردی که به دلیل خاص خارج شده است.

۱-۲-۳. نظرات موافق با دیدگاه دوم

در اینجا چند نظر از موافقین وجود نسب بیان می شود:

۱. مرحوم بجنوردی در کتاب قواعد فقهیه می فرماید که:

«بچه‌های کفار اگر از راه زنا به دنیا آمده باشند در نجاست، پدرانشان را تبعیت می‌کنند و نفی و لدیت از آنها نمی‌شود مگر در ارث. در ادامه در مورد بچه مسلمانانی که از راه زنا به دنیا آمده باشند نیز همین حرف را تکرار می‌کنند و می‌گویند که نفی به لحاظ جمیع آثار نیست؛ بلکه در بعضی از آثار، نفی و لدیت پدید می‌آید مثل مبحث ارث. نظر ایشان این است که ولدی که از منی مردی و از شکم زنی به وجود بیاید، تکویناً منتسب به این پدر و مادر است و شرع نمی‌تواند این انتساب را نفی کند. بله، شرع می‌تواند آثار شرعی را نفی کند مثل ارث؛ ولی ما دلیل بر نفی و لدیت نداریم؛ بنابراین فقط در مواردی که دلیل خاصی بر نفی آثار شرعی آمده است مثل بحث ارث، می‌توانیم نفی و لدیت کنیم و بقیه آثار و لدیت این بچه زنازاده ثابت است و نفی نمی‌شود» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۶۶).

۲. آقای محمد آصف محسنی می‌گویند که:

«بر ولد الزنا و والدینش تمام احکام نسب جاری می‌شود، مگر یک حکم و آن حکم هم این است که ولد الزنا از والدینش نه ارث می‌گذارد و نه ارث می‌برد. دلیلشان هم این است که ولد الزنا لغتاً و عرفاً و طباً بچه صاحب منی به حساب می‌آید و در شریعت هم اصطلاح خاصی برای اُبُوت و اُمُوت و بُبُوت، غیر از لغت و عرف ثابت نشده است و تنها چیزی که ثابت است، عدم توارث است که شارع با ادله خاص آن را بیان و استثناء کرده است؛ همچنین ایشان قول شهید ثانی از کتاب مسالک ایشان را آورده‌اند که شهید ثانی می‌گویند: «اگر ملاک صدق ولد لغت است، پس تمام احکام مثل اباحه نظر و حرام بودن کشتن پدر در صورت قتل فرزند و... باید این احکام لازم و اجرا شود و اگر ملاک، ملحق شدن ولد به والدینش به صورت شرعی است، پس هیچکدام از احکام نباید جاری شود مثل حرمت نکاح و تفصیل بین این دو، غیر

واضح است» (محسنی قندهاری، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۹۸).

۳. مرحوم نجفی می گویند که:

«ولد الزنا لغتاً و عرفاً و شرعاً بچۀ صاحب منی به شمار می رود؛ به همین

دلیل ازدواج بین آنها حرام است» (نجفی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۸).

۳-۲-۲. ادله موافقین با دیدگاه دوم

طرفداران دیدگاه دوم برای اثبات آن، به ادله ای استدلال کرده اند:

۱. حدیث «الولد للفراش» بیانگر ظاهری بودن حکم است و حکم واقعی را بیان نمی کند. منظور این سخن آن است که اگر در جایی زنایی اتفاق افتاده بود و فراشی هم وجود داشت و شک کردیم که این ولدی که به دنیا آمده است، ملحق به کدامیک است. ما به این حدیث تمسک می کنیم و بچه را ملحق به صاحب فراش می دانیم و این همان معنای حکم ظاهری است و در نتیجه وقتی ما ظاهراً ولد را ملحق به فراش می دانیم، از طرفی دیگر ظاهراً ولد را از عاهر نفی می کنیم، نفی ظاهری دلالت بر نفی نسب به صورت واقعی نمی کند.

۲. شارع مقدس در باب ولد مطلب جدیدی را وضع و جعل نکرده است و از نظر عرف مردم، زنازاده ملحق به صاحب منی می شود و این بچه انتساب به صاحب منی پیدا می کند.

از این قسمت به بعد اشکالاتی را که به موافقین وجود نسب برای زنازاده وارد کرده اند را بیان می کنیم و به آنها پاسخ می دهیم.

اشکال اول:

در روایت «الولد للفراش وللعاهر الحجر» جمله اول به صورت مبتدا و خبر به ترتیب آورده شده است؛ ولی در جمله دوم خبر بر مبتدا مقدم شده است و این مورد هم از موارد وجوب تقدیم نیست و در نتیجه قاعده حصر^۳ به وجود می آید و معنای این روایت این می شود که چه فراش باشد و چه نباشد، ولد برای زانی نیست و هیچ چیزی به زانی تعلق پیدا نمی کند» (عبداللهی علی بیگ/ خاوران، ۱۳۹۶، ص ۱۵۵).

جواب اشکال:

اگر واقعاً این حرف و نتیجه گیری شما درست باشد، پس نباید هیچ نسبی بین زانی و ولد الزنا باشد که در

نتیجه محرمیتی هم بین آن دو وجود ندارد و زانی می‌تواند با ولد الزنا ازدواج کند؛ چون برای زانی فقط پوچی و نومیدی است و محرمیت هم جزو همین پوچی و نومیدی به حساب می‌آید.

اشکال دوم:

مربوط به این قسمت از روایت که گفتند: «الولد للفراش و...»، هر دو قسمت از این روایت مربوط به شک است و حکم ظاهری را بیان می‌کند و تنها در این حالت ولد متعلق به صاحب فراش است و دلیلشان این بود که معنای «الولد للفراش» این نیست که در حالت‌هایی که یقین داریم این بچه از زنا متولد شده، باز بگوییم که ملحق به فراش است و اینگونه نیست که در مورد «للعاهر الحجر» درحالی که می‌دانیم بچه متولد از زنا است، بگوییم که متعلق به شخص زانی نیست.

این اشکال نیز چند بخش دارد و جواب به این اشکالات در ادامه بیان می‌شود.

بخش اول:

در روایت صحیحہ حلبی که در بالا به آن اشاره شد، حضرت صریحاً واژه ولد الزنا را بکار بردند و معنای این حرف حضرت آن است که ایشان با توجه به این مسئله که بچه از زانی متولد شده است، ولی آن بچه را متعلق به غیر زانی می‌دانند و این دلیل بر تایید مفهوم قبلی است که اگر بدانیم ولد از زانی است ولی فراش چیز دیگری بگوید، ولد به زانی داده نمی‌شود.

در روایت «ایما رجل وقع...» حضرت صریحاً به ولد الزنا تعبیر کرده‌اند؛ یعنی به عبارتی با اینکه می‌دانستند که این ولد از زانی متولد شده است؛ ولی آن را متعلق به کسی غیر از زانی، که آن را ادعا کرده دانسته‌اند که این دلیل، همان مفهوم قبل را تایید می‌کند که اگر بدانیم ولد از زانی است ولی فراش زن آنرا ادعا کند، باز ولد به زانی داده نمی‌شود (همان، ص ۱۵۵).

جواب اشکال:

۱. در روایت، حضرت ولد الزنا را متعلق به کسی ندانسته‌اند؛ چرا که ولد الزنا طبق گفته خودتان متعلق به هیچکس نیست؛ پس اگر نه به فراش ملحق می‌شود و نه به زانی، پس این ولد متعلق به چه شخصی است؟ بله، ممکن است از باب ملکیت این ولد الزنا متعلق به مالک اصلی شود؛ ولی طبق مبنای شما از راهی غیر از ملکیت، این ولد الزنا نمی‌تواند به کس دیگری تعلق پیدا کند.

۲. وقتی فراشی وجود دارد و زناپی هم اتفاق افتاده است، طبق این روایت یقیناً این ولد به فراش ملحق می‌شود و در این صورت اصلاً این ولد، ولد زنا نیست؛ بلکه ولد فراش است که ما هم موافق این نظر هستیم و آن را تأیید می‌کنیم و می‌گوییم که این روایت در مقام شک و حکم ظاهری بیانگر این است که ولد ملحق به فراش است نه به زانی.

بخش دوم:

شما قائل به این مطلب هستید که اگر این جمله، حکم ظاهری نباشد، مجبوریم ولدی را که قطعاً می‌دانیم زنازاده است را به فراش ملحق کنیم، درست نیست؛ چرا که در جواب این سخن می‌گوییم که «لام» در «للفراش»، لام مالکیت و اختصاص است و ما از این «لام» انحصار را نمی‌فهمیم؛ زیرا به طور مثال وقتی می‌گوییم که «الضوء للشمس» و نور را اختصاص به خورشید می‌دهیم، منظور ما این نیست که فقط نور از خورشید ایجاد می‌شود؛ بلکه منظور فقط، اختصاص نور به خورشید است و نور می‌تواند از اشیاء دیگری هم به وجود بیاید و منحصر در نور خورشید نیست.

پس این حرف شما نسبت به ما که اگر «الولد للفراش» حکم واقعی باشد، باید بچه‌ای را که به طور قطع می‌دانیم زنازاده است را ملحق به فراش کنیم چون ولد فقط برای فراش است، درست و صحیح نیست؛ چرا که اگر به معنای انحصار باشد و بچه فقط برای فراش باشد، پس بچه‌ای که از وطی به شبهه به دنیا می‌آید نیز نباید حلال زاده باشد؛ در حالی که تمام علما قبول دارند که بچه‌ای که از وطی به شبهه باشد حلال زاده حساب می‌شود (همان، ص ۱۵۶).

جواب اشکال:

این حرف شما در مورد ولد شبهه درست نیست؛ چرا که در ولد شبهه نیز فراش وجود دارد و رابطه بدون فراش در این حالت غیر ممکن است؛ زیرا که اگر فراشی نباشد، حالت شبهه برای طرفین رابطه به وجود نمی‌آید؛ پس این حرف که می‌گویید اگر ما «لام» در «للفراش» را انحصاری بگیریم، دیگر ولد شبهه داخل نمی‌شود، درست نیست؛ بلکه ولد شبهه و ولدی که از راه درست به دنیا آمده‌اند، در یک طرف قرار می‌گیرند و رابطه در حالت زنا در سوی دیگر؛ پس وقتی به دنیا آمدن بچه از راه وطی به شبهه یا از راه شرعی نباشد، قطعاً زنا صورت گرفته است؛ پس انحصار بین این دو دسته وجود دارد و اشکال شما این است که فکر کرده‌اید که ولد شبهه به غیر از ولد صحیح است که این حرف نادرست است.

بخش سوم:

این حرف که این روایت در مقام شک است، حرف درستی نیست؛ چراکه در جواب می‌گوییم: «امام صادق علیه السلام روایت صحیحی حلی را برای مقام ثبوت استدلال کرده است و آنجایی هم که یقین داریم ولد برای زانی است (چون در آخر روایت حضرت از زنازاده استفاده کرده است و فرض بر زنازاده بودن این ولد است)، امام استدلال به قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنند و می‌گویند: (لایورث ولد الزنا...)».

به این معنی که این روایت از قبیل قیاس منصوص العله است، چرا ارث نمی‌برد؟ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» و ارث فقط برای بچه‌ای است که از نکاح صحیح باشد و در اینجا چون نکاح صحیح شرعی نبوده است، ارث نمی‌شده است.

جواب اشکال:

۱. قطعاً این روایت در مقام شک است؛ چراکه اگر در روایت دقت شود، دو طرف وجود دارد که ادعای مالکیت این بچه را می‌کنند. یکی مالک قبلی کنیز و یکی مالک فعلی کنیز که قبل از خرید کنیز با او رابطه داشته است؛ چراکه وجود مدعا بدون طرفین بدون معناست و وقتی ادعایی مبنی بر مالکیت این بچه صورت می‌گیرد، حضرت روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (الولد للفراش و...) را بازگو می‌کنند.

۲. شما از این روایت نمی‌توانید نبود رابطه شرعی را اثبات کنید و نهایت چیزی که بتوانید اثبات کنید، نفی ارث است که ماهم آن را از طرق مختلف روایی به عنوان مخصص قبول داریم.

اشکال سوم:

اینکه گفته می‌شود روایت «الولد للفراش» برای جایی است که ما شک می‌کنیم که ولد متعلق به زانی است یا صاحب فراش درست نیست؛ چراکه مادر ذیل روایاتی را بیان می‌کنیم که این حرف شما را رد می‌کند.

۱- از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که کنیزی را خریده بود و قبل استبراء با او آمیزش کرده، سؤال شد که حضرت فرمودند: «کار بدی کرده است و باید استغفار و طلب آمرزش کند و دیگر این کار زشت را مرتکب نشود. گفتیم: این مرد، این کنیز را از دیگری خرید و رحمش را استبراء نکرد؛ سپس این شخص دوم، این کنیز را به شخص دیگری فروخت و این شخص با این کنیز آمیزش کرد و رحمش را استبراء نکرد و او نیز کنیز را فروخت و در نزد نفر سوم معلوم شد که این کنیز باردار است. حضرت فرمودند که: بچه برای صاحب فراش

است و برای زناکار بهره‌ای نیست».^۴

۲- از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «در مورد دو مردی که با کنیزی آمیزش کرده‌اند در یک طهر، این فرزند متعلق به کدام شخص است؟» حضرت فرمودند: «فرزند از آن کسی است که کنیز نزد آن شخص است؛ به خاطر قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: الولد للفراش وللعاهر الحجر».^۵

جواب به این اشکال:

اگر در بیانات آقای شبیری زنجانی که در بالا به آنها اشاره شد دقت شود، گفته شد که: ائمه علیهم السلام در دو جا به روایت «الولد للفراش وللعاهر الحجر» تمسک کرده‌اند: یکی در جایی که بچه مردّد باشد در تولد او از زن یا وطنی صحیح که در روایت، حضرت علیه السلام ولد را به فراش ملحق نموده و دیگر روایتی است در مورد دو فراش که جاریه‌ای وطنی شده، سپس فروختند و مشتری نیز او را وطنی کرده و او نیز فروخته به شخص سوم و در این میان کنیز در هیچ دستی استبراء نشده، حال بچه‌ای متولد شده که حضرت فرمودند بچه به فراش اخیر ملحق است؛ بنابراین این مطلب بالا شامل این دو روایتی که شما ذکر کرده‌اید نیز می‌شود و در نتیجه اشکال شما وارد نیست و همگی این روایات در بحث شک واقع شده‌اند.

* نتیجه‌گیری

فقها در مورد نسب زن‌زاده دو نظر و دو دیدگاه متفاوت و مختلف دارند. دیدگاه اول که برخی از متقدمین و برخی از معاصرین موافق آن بودند، این بود که هیچ‌نسبی بین زن‌زاده و زانی وجود ندارد؛ مگر احکامی که خداوند نسبت به آن سخت‌گیری کرده و از روی احتیاط باید رعایت شود، مثل حرمت نکاح و ازدواج بین زن‌زاده و والدینش و احکام دیگر مثل وجوب نفقه و یا قصاص پدر در صورت قتل فرزندش و... همگی منتفی می‌شوند و دلیل این حرفشان هم روایت نبوی از پیغمبر اسلام ﷺ و روایت صحیح حلبی از امام صادق (ع) بود که واقعا نسب را از زن‌زاده نفی می‌کند.

عمده دلیل این دیدگاه نیز آن بود که می‌گفتند این روایات در مقام شک نیست و حضرت به صورت حکم واقعی و نه حکم ظاهری، نسب زن‌زاده را از والدینش نفی می‌کند و چندین دلیل و روایت برای اثبات حرف خودشان مطرح کردند که به تمامی این ادله و روایات جواب داده شد و همگی آنها را رد کردیم.

و اما دیدگاه دوم که برخی از معاصرین موافق این دیدگاه بودند و ما نیز آن را قبول و ثابت کردیم، اثبات وجود نسب بین زن‌زاده و والدینش بود که تمام احکام را جاری بر این زن‌زاده می‌دانند؛ مگر احکامی که به دلیل خاص شرعی ثابت شده است، مثل عدم توارث بین آنها، دلیل این گروه هم آن بود که زن‌زاده عرفاً، لغتاً، شرعاً بچه زانی و زانیه است و دلیلشان هم این بود که حدیث «الولد للفراش وللعاهر الحجر» در مقام بیان حکم ظاهری و در مقام بیان شک است. و دلیل دیگرشان این بود که خداوند در مورد ولد، حکم جدیدی را وضع و جعل نکرده است و این بچه زن‌زاده منسوب به والدینش است و تمامی احکام بین آنها جاری است، مگر حکم توارث که به دلیل خاص خارج شده است.

* پی نوشت

۱. حساسیت از آن جهت است که والدین این بچه، والدین طبیعی او به شمار می روند و خیلی زشت است که انسان با بچه ای که به دنیا آورده، ازدواج کند و بخواهد که با او رابطه نیز برقرار کند.
 ۲. «قال أیما رجل وقع علی ولیدة قوم حراماً. ثمَّ اشتراها، فادعی ولدها، فإنه لا یورث منه شیء، فان رسول الله ﷺ قال: الولد للفراش، وللعاهر الحجر. ولا یورث ولد الزنا، إلا رجل یدعی ابن ولیدته».
 ۳. تقدیم ماحقه التأخیر یفید الحصر.
 ۴. الْحَسَنُ الصَّنِیْقِلُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِیَةً ثُمَّ وَقَعَ عَلَیْهَا قَبْلَ أَنْ یَسْتَبْرِئَ رَحْمَهَا قَالَ یُسْ مَا صَنَعَ یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا یَعُودُ قُلْتُ فَإِنَّهُ بَاعَهَا مِنْ آخَرٍ وَلَمْ یَسْتَبْرِئْ رَحْمَهَا ثُمَّ بَاعَهَا الثَّانِی مِنْ رَجُلٍ آخَرَ فَقَعَ عَلَیْهَا وَ لَمْ یَسْتَبْرِئْ رَحْمَهَا فَاسْتَبَانَ حَمْلُهَا عِنْدَ الثَّالِثِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ. (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۹۱)
 ۵. سَعِیدُ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَیْنِ وَقَعَا عَلَى جَارِیَةٍ فِی طَهْرٍ وَاحِدٍ لِمَنْ یَكُونُ الْوَلَدُ قَالَ لِلَّذِی عِنْدَهُ الْجَارِیَةُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ. (طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج ۳، ص ۳۶۸)
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۳۹۰ هـ)، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

* فهرست منابع

۴. امامی، اسدالله، صفایی، سید حسین، (۱۴۰۲ ه.ش)، *مختصر حقوق خانواده*، چاپ شصتم، تهران: انتشارات میزان.
۵. بجنوردی، سید حسن، (۱۴۱۹ ه.ق)، *القواعد الفقهیه*، محقق: مهدی مهریزا محمد حسن درایتی، چاپ اول، قم: نشر الهادی.
۶. حلی، ابن ادریس، (۱۴۱۰ ه.ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ ه.ق)، *کتاب نکاح*، چاپ اول، قم: موسسه پژوهشی رای پرداز.
۸. شهید ثانی، زین الدین، (۱۴۱۰ ه.ق)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۹. طباطبایی حکیم، سید محسن، (۱۴۱۶ ه.ق)، *مستمسک عروة الوثقی*، چاپ اول، قم: موسسه دار التفسیر.
۱۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۳۹۰ ه.ق)، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۱۱. عبد اللهی علی بیگ، حمیده خاوران، سیده ندا، (۱۳۹۶ ه.ش)، «نسب فرزند نامشروع و آثار آن از منظر فقه و حقوق»، *مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی*، شماره اول، ص ۱۶۷-۱۴۷.
۱۲. فخر المحققین، محمد، (۱۴۲۰ ه.ق)، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القوائد*، ابراهیم بهادری، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق (ع).
۱۳. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ه.ق)، *الکافی (ط - الاسلامیة)*، علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۱۴. محسنی قندهاری، محمد آصف، (۱۴۲۴ ه.ق)، *الفقه و مسائل طیبة*، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۵. محقق ثانی، علی بن حسین عاملی کرکی (۱۴۱۴ ه.ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، محقق: رضا مختاری، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۶. نجفی، عبد النبی، (۱۳۸۰ ه.ق)، *المعالم الزلفی فی شرح عروة الوثقی*، چاپ اول، قم: المطبعة العلمیة.
۱۷. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ ه.ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، محقق: عباس فوجانی/علی آخوندی، چاپ هفتم، لبنان: دار احیاء التراث العربی.



Journal of New Jurisprudential–Legal Teachings

Vol.1, No.1, Spring and Summer 2026

—Research Article—

The Substantiation of Legal Lineage (Nasab) for Biological Children: A Jurisprudential Analysis

Ali Qasemi¹ 

Mahdi muhammadi nasab² 



* Abstract

The scholarly contention regarding the entitlement of children born out of wedlock to domestic and familial rights fundamentally pivots on the juridical determination of their legal lineage (Nasab). If a legal nexus is established between the parents and the child, the latter is granted comprehensive familial rights, including the right to maintenance (nafaqah) and the paternal exemption from qisas (retribution) in instances of filicide. Conversely, the negation of such lineage results in the deprivation of inheritance and subjects the biological father to retribution, as the juridical recognition of the father-child relationship is deemed non-existent.

Within Islamic jurisprudence, two principal doctrines prevail. One school maintains that no legal lineage exists for the illegitimate child, thereby nullifying associated legal effects except where specific textual evidence (dalil) dictates otherwise—such as certain marital prohibitions and inheritance. This view is also echoed by several contemporary legal scholars. In contrast, an alternative jurisprudential school of thought—which this article corroborates—argues for the existence of a valid legal lineage (Nasab) and a recognized Sharia relationship. This perspective asserts that all standard parental-filial rulings apply to the child born out of wedlock, effectively equating their status with that of a legitimate child, with the singular exception of mutual inheritance, which is excluded based on specific evidentiary grounds. This study critiques the opposing arguments and substantiates the validity of the latter position.

Keywords: Child born out of wedlock (Waladal–Zina); Legal Lineage (Nasab); The Rule of the Bed (Firash); Prima Facie Ruling (Al–Hukmal–Zahiri); Substantive Ruling (Al–Hukmal–Waqi’i).

Date Received: June 30, 2025 (1404/04/09 SH)

Date Accepted: December 09, 2025 (1404/09/18 SH)

1. Seminary Student (Levels II and III), Specialized Program of Islamic Jurisprudence and Law, Nawab Higher Islamic Seminary, Mashhad, Iran. Email: ali.ghasemi124@yahoo.com

2. Lecturer of Postgraduate Studies, Khorasan Islamic Seminary, Mashhad, Iran. Email: muhamadinasab@yahoo.com